باسمه تعالی

درس شماره29

۱۵/۱۰/۹۳ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - اماره معتبره‌ای که با اماره غیر معتبره تعارض دارد حجت است؟

خبر واحد(استدلال به آیۀ نبأ)

**آیا جایی که یک اماره‌ای معارض بشود با یک اماره دیگری که آن هم به مناط کاشفیت معتبر هست آیا آن اماره اول کاشفیتش از بین می‌رود یا کاشفیتش از بین نمی‌رود؟**

محصل عرض ما در این بحث حجیّت اماره معتبره‌ای که معارض باشد با اماره غیر معتبره این شد که اینکه مناط حجیّت که عبارت از کاشفیت هست آیا در چنین اماره‌ای وجود دارد یا وجود ندارد اشکال ثبوتی در وجود مناط در چنین اماره‌ای نیست ولی اثباتاً ما باید کاشف داشته باشیم این کاشف اگر

پرسش: یعنی با اینکه وجود ندارد ... پاسخ: نه این طور نیست. کاشفیت یعنی مناط می‌تواند کاشفیت نوعیه باشد

پرسش: یعنی خصوص این نیست ... پاسخ: بله در خصوص این مورد که وجود ندارد ولی می‌تواند همان کاشفیت نوعیه مناط باشد آن مشکلاتی را هم که مطرح می‌کردیم آن مشکلات، مشکلاتی هست که مانع احراز کاشفیت از بنای عقلائی جایی، جایی که ما بخواهیم از طریق خود مناط حکم را کشف کنیم آنجا آن مناط معلوم نیست ثبوت داشته باشد کشف مستقیم مناط مشکل هست ولی اگر ما بحث را از اینجا دنبال کردیم که گفتیم اطلاق دلیل اقتضاء می‌کند که مثلاً اماره معتبره‌ای که معارض باشد با اماره غیر معتبره آن حجت باشد از این اطلاق کشف مناط می‌کنیم این مانعی ندارد چون اینجا محذور ثبوتی بر وجود مناط وجود ندارد ما طریق احراز نداریم پس عمده بحث، بحث اثباتی باید باشد که آیا دلیلی بر این حجیّت چنین اماره‌ای داریم یا نداریم؟ مثالهای مختلفی که در بحث هم هست باید به بحث اثباتی‌اش مطرح کنیم این است که مثلاً اگر اماره ما دلیل حجیّتش یک

دلیل لفظی باشد به نظر می‌رسد اطلاقش به راحتی، اماره‌ای که با اماره غیر معتبر معارض باشد بگیرد شارع گفته که خبر عادل، شهادت عادل حجت هست حالا در مقابل شهادت عادل دوتا شهادت غیر عادل وجود داشته باشد اطلاق اقتضاء می‌کند شهادت عادل ولو در کنارش هم شهادت غیر عادل باشد حجت باشد شارع گفته که خبر امامی حجت هست این خبر امامی اطلاق اقتضاء می‌کند خبر امامی ولو معارضش خبر غیر امامی باشد آن حجت باشد این مانعی در این بحث نیست اما در جایی که این دلیل ما بر اعتبار بنای عقلاء باشد اینکه دیگر یک مقداری یک سری بحثها نیاز به دقت دارد که آیا واقعاً بنای عقلاء در این طور جاها هست یا نیست؟ این است که حالا در خصوص موارد ما بحثش را می‌گذاریم بعداً بحث می‌کنیم من جمله بحثهایی که باید بعداً کنیم این است که آیا خبر صحیحی که مشهور از آن اعراض کردند این حجت هست یا حجت نیست؟ ... که در واقع اینجا کاشفیت چنین خبری در خصوص مورد کأنّ از بین می‌رود. عرض کردم یک موقعی قطع پیدا می‌کنیم به اینکه چنین خبری مشکلی در آن وجود دارد من احدی الجهات الثلاث، جهة صدور، دلالت، خب آن بحثی نیست ولی جایی که قطع حاصل نشود ولی تعارضش با یک اماره معتبره‌ای مثل شهرت، اماره غیر معتبره‌ای فرض این است آن شهرت فی نفسه غیر معتبر هست اماره غیر معتبره‌ای مثل شهرت خودش منشأ می‌شود که کاشفیت این خبر را از بین ببرد آن را خب باید این بحثها را مطرح کرد که دلیل ما بر حجیّت خبر چیست؟ آیا بنای عقلاست؟ آیا ادله خاصه داریم؟ آن إن قلت و قلت‌ها آنجا می‌تواند مطرح بشود که آن را بحثش را بعداً ما طرح می‌کنیم اینجا به تناسب کلام مرحوم آقای اراکی را که اینجا مطرح کرده بودند این کلام مرحوم آقای اراکی در واقع توضیحی هست برای کلام مرحوم حاج شیخ، من دیدم اصل این مطلب در کلام مرحوم حاج شیخ هست به این مطلب، من فکر می‌کنم این قسمت تقریرات درس ایشان باشد ایشان در درس همین مطالب را به صورت مفصل‌تر آوردند ولی در تقریرات، در دُرر چکیده و محصلش را آوردند آن حالا به همان ترتیبی که ایشان بحث را دنبال کردند عرض بکنم، بحث را ایشان از اینجا مطرح کردند که آیا در حجیّت ظواهر

آیات قرآنی علم اجمالی به وقوع تحریف این مضر هست یا مضر نیست؟ خب پاسخهایی دادند که اول علم اجمالی نداریم و چی نداریم و آن بحثهای علم اجمالی را من جمله پاسخها این است که اگر بپذیریم علم اجمالی داریم حداکثر این است که آیات الاحکام یکی از اطراف علم اجمالی به وقوع تحریف هست چون در آیات مربوط به مناقب اهل بیت علیهم السلام و مسالب اعداء خبر واحد، یعنی اینها حجیّت ندارند ظواهرشان چون آنها مربوط به عمل نیستند چون ظواهرشان حجت نیست پس بنابراین نسبت به آیات الاحکام ما نمی‌توانیم مضر نیست چون علم اجمالی داریم یا مثلاً در آیه «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ» تحریف رخ داده خب آن مربوط به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم است به ما ربطی ندارد به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم دستور داده شده که «بلغ ما انزل الیک فی علیّ» مثلاً آیا داشته یا نداشته؟ یا در آیاتی که «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» مثلاً بنابراین مانعی ندارد ما در «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» به آن تمسک کنیم چون خروج یک طرف از محل ابتلا باعث می‌شود که در طرفی که در محل ابتلا هست بشود اصل را جاری کرد ولو علم اجمالی به مخالفت احد الاصلین هست. إن قلت که این مطلب در جایی که ما می‌خواهیم اصل عملی جاری کنیم صحیح است ولی جایی که ما می‌خواهیم اماره جاری کنیم اینجا صحیح نیست چون اماره به جهت کاشفیت معتبر شده و کاشفیت اماره اینجا از بین می‌رود و بنابراین مثل اینکه فرض کنید یک دلیل گفته که «أکرم العلما» یک دلیل گفته «لا تهن الفساق» ما می‌دانیم یکی از این دو دلیل تخصیص خوردند یکی از این دو دلیل خلاف ظاهر اراده شده از اینها اینجا خب هیچکدامشان را نمی‌توانیم تمسک کنیم اجمال یا حکم اجمال به اینها سرایت می‌کند بنابراین فرق است بین اصل عملی و اماره. اینجا در پاسخ ایشان می‌گویند که در این مثالی که شما زدید مطلب همین طور است نمی‌شود تمسک کرد ولی ما یک مثالی می‌زنیم شما ببینید واقعاً بنای عقلاء در اینجا این هست که اصل را جاری می‌کنند یا نمی‌کنند؟ فرض کنید اگر مولای ما امر کرده به ما که طلبه‌ها را دعوت کن بیایند برای سور، بعد از یک طرف دیگر یک مولایی هم در هند به عبدش گفته درختها را قطع کن ما می‌دانیم در یکی از این

دوتا اصل مخالفت ظاهر اراده شده من حالا یا کلام مولای ما یک شخص مشخصی را نمی‌گیرد یا کلام آن مولای هندی درخت معینی را نمی‌گیرد حالا ما آن شخص معین را دعوت نکردیم بگوییم که خب علم اجمالی به طروّ‌مخالفت ظاهر داشتم بنابراین بعد از اینکه علم اجمالی داشتم اجمال حاصل شد برائت تمسک کردم و این حرفها و ... می‌گویند این حرفها را می‌خندند. حالا نکته‌اش چی هست؟ این نکته‌اش را نمی‌دانیم ولی اینکه اینجا اصل را نسبت به طرف محل ابتلا جاری می‌کنند این شکی در این نیست ایشان این طوری می‌فرمودند خب اینجا یک نکته‌ای من ابتداءً طرح کنم ببینیم این چطوری است؟ در بحث اینکه اصل در متعارضین تساقط هست اصل اولی در متعارض چی هست؟ آیا تساقط هست؟ تخییر است؟ یک نکته‌ای را در بعضی فروع ـ من حالا وارد فروعش نمی‌شوم ـ یک نکته‌ای را مرحوم آقای ضیاء مطرح کردند که آقای صدر هم در کلماتشان هست به آن هم اشاره می‌کنند آن این است که در یک سری موارد آن نکته‌ای که سبب می‌شود که دوتا اصل تساقط کنند مدلول التزامی دوتا خبر هست ببینید وقتی یک دلیل می‌گوید نماز جمعه واجب است یک دلیل دیگر می‌گوید نماز ظهر واجب است و ما می‌دانیم که در یک روز دوتا نماز به گردن ما واجب نیست مدلول التزامی آن دلیلی که می‌گوید نماز جمعه واجب است می‌گوید نماز ظهر واجب نیست همچنین مدلول التزامی آن دلیلی که می‌گوید نماز ظهر واجب است این است که نماز جمعه واجب نیست پس بنابراین ما چهارتا اماره داریم کأنّ. یک اماره می‌گوید نماز جمعه واجب است یک اماره می‌گوید نماز جمعه واجب نیست یک اماره می‌گوید نماز ظهر واجب هست یک اماره می‌گوید نماز ظهر واجب نیست حالا خود آن اماره‌هایی که نماز ظهر است را اگر با همدیگر، نماز ظهر واجب است یا نماز جمعه واجب است را آن دوتا را با همدیگر بسنجیم ممکن است شما بگویید که اینجا اجرای هر دو مشکل ندارد چون ترخیص در مخالفت قطعیه که پیش نمی‌آید ولی این فرق دارد با ولی با آن دوتا اماره‌ای که یک اماره می‌گوید نماز جمعه واجب است یک اماره می‌گوید نماز جمعه واجب نیست پس یکی از اینها می‌خواهد تنجیز کند واقع را، یکی از اینها می‌خواهد

تعذیر کند واقع را. می‌خواهد بگوید نه نماز ظهر واجب است یکی می‌گوید نماز ظهر واجب نیست اینها مفادشان با همدیگر، عملکردشان با همدیگر متنافی هست هم واقع وجوب نماز جمعه به گردن من بیاید هم عدم وجوبش به گردن من بیاید اینکه معقول نیست که بنابراین یک چنین مطلبی را آنجا مطرح می‌کنند و در آن بحثها تأثیراتی دارد که حالا من نمی‌خواهم وارد تأثیرات این بحث بشوم خب ممکن است ما اینجا بگوییم شبیه همین بیان اینجا می‌آید عین همان بیانی که اینجا هست شبیه آن، به این بیان ببینید اگر بنده خدایی که من می‌دانم مولای هندی به عبدش گفته که درختها را قطع کن لازمه صدق آن قضیه کذب دلیل ماست ما در واقع همان مدلول التزامی که اینجا مطرح کردیم در آن مثال در همین مثالی که در محل ابتلا خارج هم هست عین همان بین می‌آید پس بنابراین همان نکته‌ای که آنجا گفتند، گفتند چون اماره در مدلول مطابقی‌اش حجت هست در مدلول التزامی‌اش هم حجت هست پس بنابراین ما در واقع چهارتا اماره داریم عین همان بیان آنجا جاری می‌شود این چطوری می‌شود از یک طرف ادعا کنیم فرق این مثال با مثالی که وجوب نماز جمعه و نماز ظهر را که می‌خواهند بگویند آن مدلول التزامی منشأ می‌شود که هر دو اماره از اعتبار بیافتند خب فرق این دوتا مثال چی هست؟ که اگر قرار باشد از جهت آن بحث کاشفیت و از آن بحثها مطرح کنیم که عین هم‌اند هیچ فرقی ندارند از جهت نمی‌دانم مدلول التزامی و اینها بین اینها فرق هست؟ فرقی احساس نمی‌شود

پرسش: در مثال آدم احساس می‌کند مع الفارق است چون مولای هندی اصلاً حجیّت قولش برای ما معنی ندارد چون امتثالش برای ما واجب نیست ... پاسخ: خب همین بحثش همین است که محل

پرسش: اصلاً حجت نیست که ما بخواهیم بگوییم تعارض می‌کنند پاسخ: بحث این است که آیا حجیّت قول اول باعث می‌شود که این را از اعتبار بیاندازد یا نفس وجود آن اماره؟ اگر می‌خواهید بگویید از کاشفیت می‌افتد و این کاشفیت که افتاد دیگر حجت نیست؟

پرسش: اصلاً تعارض هم نبود ... پاسخ: بحث تعارض نیست نه نکته بحث را توجه بفرمایید بحث این هست درست است که آن معتبر نیست ولی بحث این است که معتبر نبودنش منشأ نمی‌شود که آن کاشفیت را از بین نبرد کاشفیت به خاطر اینکه دوتا اماره وجود دارد من می‌دانم در یکی از این دو اماره‌ها خلاف واقع رخ داده وقتی می‌دانم در یکی از این دو اماره‌ها، دیگر ظنّ حاصل نمی‌شود خب لازم نیست اماره بر من حجت باشد حجیّتش که منشأ ایجاد کشف و ظنّ و امثال اینها که نیست

پرسش: نه می‌خواهیم بگوییم اثباتاً بنای عقلاء بر این است که اینجا را هم اخذ می‌کند ... پاسخ: اثباتاً کأنّ بنای عقلاء بر این هست که اینجا را اخذ می‌کند پس بنابراین کشف می‌کنیم که مضر نیست حالا البته این یادم رفت بگویم دیگر در بیان آقای اراکی این مطلب توضیح داده نشده که آیا اینجا با وجودی که کشف وجود ندارد عقلاء حجت می‌دانند؟ یا چی هست؟ یا یک چیز دیگری را کاشف می‌دانند؟ این را دیگر توضیح نداده نکته فارق چی هست؟ این دوتا مثال آن مثالی که «أکرم العلما» «لا تهن الفقراء» ایشان می‌گوید آنجا کشف از بین می‌رود دیگر هر دو از حجیّت می‌افتند ولی در ما نحن فیه این طوری نیست که هر دو از حجیّت بیافتند آنکه در محل ابتلا هست در حجیّت باقی می‌ماند. این آیا کاشف هست و حجت است؟ یا در عین اینکه کاشفیت ندارد حجیّت دارد؟ آن وقت با اماریتش، هیچ توضیحی خیلی بیان وافی نیست برای اینکه مراد ایشان چی هست؟

پرسش: تازه اگر این بیان را بکنیم که خب فرقش با مثال نماز جمعه معلوم می‌شود چون اینجا دو طرف حجیّت دارند یعنی آن اماره مقابل ... پاسخ: نه نمی‌خواهم این دوتا را با هم مقایسه کنم. مرادم این هست که آن نکته ... من وارد آن بحث نماز جمعه و نماز ظهر را از این جهت نیاوردم بگویم اینها عین هم هستند می‌خواهم بگویم یک نکته‌ای که سبب شده اینها را از حجیّت بیاندازد حالا آن بحثهایی دارد در مقابل تخییر، چون آنجا یک بحث این هست که اصل اولی

تخییر هست یا اصل اولی تساقط هست؟ یکی از نکاتی که آنجا می‌گویند تخییر به اصطلاح،‌چرا هر دو حجت نباشند؟ چرا شما قائل به تساقط می‌شوید؟ خب بگویید هر دو حجت هستند؟ چه مانعی دارد؟ آنجا می‌گویند این چرا هر دو حجت نمی‌توانند باشند؟ به دلیل یک علم اجمالی چون علم اجمالی که وجود دارد مدلول التزامی‌اش با مدلول التزامی تعارض بالعرض به تعارض بالذات باز می‌گردد یعنی دوتا خبری که متعارض هستند یکی مفادشان متناقض هست یکی می‌گوید ... اگر مستقیماً یکی گفت نماز جمعه واجب است یکی گفت نماز جمعه واجب نیست اینها نمی‌تواند که هر دو حجت باشند چون یکی‌شان می‌خواهد وجوب نماز جمعه را تنجیز کند یکی می‌خواهد وجوب نسبت به وجوب نماز جمعه تعذیر بیاورد آن خاصیت. اینها می‌خواهند معارض بالعرض را به معارض بالذات برگردانند با آن بیان. من عرض کردم همان بیانی که آنجا هست اینجا هم می‌آید یعنی آن نکته‌ای که آنجا شما می‌خواهید بگویید که علم اجمالی به اصطلاح تعارض بالعرض را به تعارض بالذات چیز می‌کند اینجا هم ولو هر دو الان خارج از محل ابتلا هستند ولی به اعتبار مدلول التزامی این، مدلول التزامی آن خبر داخل در محل ابتلاست خود این خبر خارج از محل ابتلاست ولی خبر هندی

پرسش: ... پاسخ: واجب نیست. مدلول التزامی صدق خبر هندی این هست که این شیء واجب نیست. پس بنابراین عرض کنم خدمت شما اگر آن خبر این طوری ما مطرح کنیم.

من فکر می‌کنم که ... البته یک مقدمه دیگری را هم باید اینجا ضمیمه کرد آن این است که اگر یک شیئی مدلول مطابقی‌اش از محل ابتلا خارج باشد مدلول التزامی‌اش در محل ابتلا داخل باشد. آیا حجیّت مدلول التزامی در اینجا تابع حجیّت مدلول مطابقی هست یا نیست؟‌اینجا مدلول مطابقی چرا حجت نیست؟ چون در محل ابتلا نیست نه به خاطر اینکه کاشفیت ندارد.

پرسش: دوتا نکته هست اینجا چون آن طرف هم اصلاً مولای هندی محل ابتلای ما هم نیست وظیفه‌مان چیز نبود ... پاسخ: یعنی همین دیگر یعنی نکته‌اش همین است که وظیفه ما نیست محل ابتلا که می‌خواهیم بگوییم خصوصیتی که ندارد محل ابتلا یعنی همین.

پرسش: چون در هند است ... پاسخ: نه بحث این هست که دستور مولای هندی چون برای من لازم الاتباع نیست بحث این است که اگر مدلول مطابقی خبر ... حالا این مثال چند جور برای اینکه یک خبر حجت باشد یکسری شرایطی وجود دارد یکی اینکه آن مضمونش در محل ابتلا باشد مضمونش حکم شرعی باشد یا موضوع ذو اثر باشد ولی اینکه حالا مدلول مطابقی در محل ابتلا نبود یا حکم شرعی یا موضوع ذی اثر نبود ولی مدلول التزامی‌اش چنین خاصیتی را داشت آیا اینجا چون مدلول مطابقی از اعتبار افتاده مدلول التزامی ... به نظر می‌رسد نه اینجا آن نکته‌ای که باعث می‌شود که مدلول مطابقی از اعتبار بیافتد مدلول التزامی را از اعتبار نمی‌اندازد خب پس بنابراین با توجه به این نکته‌ها این مثال دقیقاً شبیه همان مثال نماز جمعه و نماز ظهر می‌شود بنابراین ولو مدلول مطابقی امر مولای هندی به من ربطی ندارد ولی مدلول التزامیش این است اگر آن امر مولای هندی درست باشد یعنی امر مولای من تخصیص خورده این مورد را نگرفته پس ما دو اماره داریم یک اماره ظاهر کلام خود مولاست که ظاهر کلام مولا این هست که این طلبه مشخص او هم لازم الدعوة هست یک اماره‌ای که مدلول التزامی ظاهر کلام مولای هندی هست آن این است که خلاصه این طلبه لازم الدعوة نیست علی القاعده باید بگوییم این دوتا با همدیگر معارض هستند دیگر چرا شما این مثال با مثالهای دیگر چه فرقی دارد؟ چرا اینها را می‌خواهید بگویید که، عقلاء اینجا فرق می‌گذارند چه فارقی هست؟ من فکر می‌کنم که یک فرقی بشود اینجا گذاشت بین این دوتا مثال ولی اگر این فرق را هم بگذاریم یک خلاصه تفصیلی باید در مسئله قائل شد یک تفصیلی در بحث حجیّت لوازم هم باید قائل شد آن این است که آیا در بحث لوازم یک شیئی که لازمه عرف متعارف به

این ملازمه اصلاً توجه ندارد من فقط توجه دارم که یک چنین ملازمه‌ای وجود دارد آیا چنین ملازمه‌ای که عرفیه نیست آیا او هم حجیّت متوجه او می‌شود ببینید در بحث حجیّت مثبتات امارات آقایان شرط نمی‌کنند که آن لازم را باید عرف متعارف اذعان به ملازمه‌اش داشته باشد همین که آن کسی که قرار است این خبر برایشان حجت باشد مکلف. به این ملازمه اذعان داشته باشد همین مقدار کافی هست برای اینکه آن هم حجت باشد آقایان معمولاً این طوری می‌گویند ولی اگر ما گفتیم که نه شرطش این است که این ملازمه عرفیه باشد اینجا می‌توانیم بین این دوتا مسئله فرق بگذاریم اینجا داخل پرانتز این مطلب را بگویم در بحث اجماع، اجماع منقول اینکه اجماع منقول اگر لازمه اجماع منقول ثبوت حکم شرعی باشد یک اختلافی در این بحث بین مرحوم شیخ انصاری و مرحوم آخوند هست مرحوم شیخ انصاری ملازمه را این طوری که ـ اگر معکوس (اشتباه) نقل نکنم ـ همین مقدار که اجماع منقول در نزد منقول الیه ملازمه داشته باشد با حکم شرعی کافی می‌دانم برای اینکه ادله حجیّت اجماع منقول را بگیرد می‌گوید اجماع منقول ولو خودش حکم شرعی نیست ولی چون در نزد منقول الیه ملازمه دارد همین مقدار کافی است ولی مرحوم آخوند می‌گوید باید ملازمه عرفیه داشته باشد این همان کلامی هست که مرحوم تستری در کشف الغناء که مرحوم شیخ عبارتش را در رسائل هم می‌آورد فرق عمده‌ای که بین مرحوم شیخ در کلامشان و کشف الغناء هست روی همین نکته است صاحب کشف الغناء تکیه‌اش روی این هست که اجماع منقولی حجت هست که ملازمه عرفیه داشته باشد با حکم شرعی ولی مرحوم شیخ می‌گوید اجماع منقولی که در نزد منقول الیه ملازم باشد با حکم شرعی آن حجت هست خب اگر ما مبنی را در حجیّت لوازم، لوازم عرفیه بدانیم می‌شود بین دوتا مثال چیز واضحی قرار داد خب اینها که مولای هندی و اینها اصلاً توجه ندارند عرف متعارف، که حالا اگر آن مولای هندی حرفش صادق باشد مولای من حرفش کاذب هست و امثال اینها در آنها مخالفت ظاهر به طور متعارف یک چنین ملازمه‌ای نیست با نماز جمعه و نماز ظهر فرق دارد نماز جمعه و نماز ظهر من می‌دانم اگر نماز جمعه واجب باشد نماز ظهر واجب نیست

چون یک ارتکاز عرفیه متشرعیه واضح وجود دارد هر روز یک نماز بیشتر واجب نیست پس آن دلیلی که می‌گوید نماز جمعه واجب است یا نماز ظهر واجب نیست دلیلی که می‌گوید نماز ظهر واجب است نماز جمعه واجب نیست این یک مطلب واضحی هست که بین اینها وجود دارد بین دوتا مثال به راحتی می‌شود تفکیک قائل شد ولی باید یک تفسیری در آن مسئله ملازمات انسان قائل بشود مجرد ملازمه نزد منقول الیه را نزد مکلف را کافی ندانیم در همان مثال تعارض بالعرض را هم تعارض بالعرض را باید به گونه‌ای بدانیم عرف متعارف این تعارض بالعرض بودن را بفهمد والّا جایی که من مکلف فقط تعارض اینها را تشخیص دادم فهمیدم این دوتا با هم صادق نیست بحث آن را باید جدا کنیم یک چنین تفصیلاتی بین اینها باید داده بشود. اگر این حرف را بگوییم خب عیب ندارد ما اصلاً می‌شود بین این دوتا مطلب فرق گذاشت و بگوییم که علتی هم که و آن دوتا مثالی که مرحوم آقای اراکی در کلامشان هست که فرمودند که در آنجا حجت هست در آنجا حجت نیست فرقش هم روشن می‌شود. آن «أکرم العلما» «لا تهن الفساق» هر دو چیزهایی هستند که عرف از صدق یکی کذب دیگری را درک می‌کند اینکه ما درک می‌کنیم که علم اجمالی به وقوع مخالفت ظاهر در احد الدلیلین هر دو را از اعتبار می‌اندازد به خاطر این هست که ملازمه بین صدق احدی الامارتین و کذب اماره آخر ملازمه عرفیه است به خلاف این مثال خاصی که ایشان مطرح می‌کند این به دلیل اینکه این ملازمه‌اش غیر عرفیه است و اگر چنین باشد این را می‌خواهم نتیجه بگیرم آن نتیجه‌ای که ایشان در بحث تحریف می‌خواهد بگیرد در نمی‌آید آنجا عرفی آنجا دوتا چیز هست که در آیه قرآن من می‌دانم که را گرفته اینجا تحریف نباشد آنجا تحریف است آنجا ملازمه عرفی هست و این دوتا را نباید مقایسه کرد بنابراین جواب مرحوم حاج شیخ اگر این طوری ما بخواهیم پاسخ بدهیم جواب مرحوم حاج شیخ جواب شبهه علم اجمالی به وقوع تحریف نیست این جواب، جواب ناتمامی است این است که یک چنین بحثهایی در آنجا وجود دارد حالا من فکر می‌کنم انصافاً هم به نظر من مشکل هست که ما جایی که یک نوع ملازمه ما بگوییم لوازم یک اماره ولو لوازمی که

عرف هم به آن توجه نمی‌کند به طور کلی این را حجت بدانیم کسی یک خبری داده که من از این خبر نکته خاصی برداشت می‌کنم که افراد دیگر آن نکته خاص را برداشت نمی‌کنند بگوییم بنای عقلاء بر حجیّت یک چنین چیزهایی هست خیلی مشکل است این مطلب. بله حالا در خصوص اقراری که، در خصوص اقرار لوازم ولو لوازم غیر عرفیه حالا آن را ممکن است در مورد اقرار یک تعمیم ما بدهیم بگوییم خیلی وقتها افراد در اقرارها توجه به لوازم ... البته خود آن چیز لازم نیست توجه داشته باشند مقرّ که لازم نیست توجه داشته باشد من نمی‌خواهم بگویم که ملازمه‌ای که خود مخبر و مقرّ توجه داشته باشد عرف متعارف توجه داشته باشد کافی است ولی از آن بالاتر می‌خواهم بگویم، می‌خواهم بگویم در بحث اقرار ممکن است ما بگوییم به لوازم اقراری که قاضی آن لازم بودن را متوجه شده اخذ می‌شود ولو عرف متعارف آن لوازم را درک نکرده باشد در مورد اقرار ممکن است همین طور باشد ولی در مورد خبر اینکه ما بگوییم مطلق لوازم خبر حجت هست ولو لوازمی که عرف متعارف به لازم بودنش ملتف نشده باشد خیلی مشکل است که ما یک چنین ادعایی را بکنیم خب اگر این باشد به هر حال فرق بین این دوتا مثالی که مرحوم حاج شیخ زدند واضح می‌شود ولی نتیجه این فرق این می‌شود که اصل پاسخ که ایشان به شبهه تحریف مطرح کردند اصل آن پاسخ زیر سؤال می‌رود. خب حالا این بحث دیگر بحثی ندارد عرض کردم بحث عمده در تک تک موارد این هست که ببینیم اثباتاً دلیل داریم یا دلیل نداریم؟ ما حالا در مورد خبر صحیح معرض عنه آن را بعداً باید در مورد دلیل اثباتی‌اش بحث بکنیم که آیا دلیل اثباتی این مورد را می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟ آن حالا بحثش را بعداً در موردشان صحبت خواهیم کرد. خب این بحث تمام است. بحث دیگری که حالا من فقط طرح بحث می‌کنم آن بحث این هست که بحث اخبار مع الواسطه است شما کفایه را مراجعه کنید یک شبهاتی در بحث اخبار مع الواسطه وجود دارد دوتا شبهه اینجا وجود دارد شهید صدر پاسخهایی بر این شبهه دادند یک پاسخی که ایشان پاسخ خودشان می‌خواهند بدهند که اصلاً فهم‌شان هم خیلی مشکل هست و امثال اینها آن پاسخ را من واردش نمی‌شوم ایشان بعد از اینکه آن پاسخ

را کنار می‌گذارند دوتا پاسخ از مرحوم آخوند نقل می‌کنند یکی را قبول می‌کنند یکی را ردّ می‌کنند ما بیشتر توضیحی می‌خواهیم در مورد آن پاسخ بدهیم به خصوص توضیح در مورد آن کلام شهید صدر می‌خواهم بدهم چون کلام شهید صدر اینجا یک بحثی کرده در مورد جعل اگر باشد این شکلی است مجعول باشد این شکلی است کلام شهید صدر را شما مطالعه بفرمایید من توضیحش را إن‌شاءالله فردا می‌دهم. این بحث هم تمام می‌شود بعد ما می‌رویم در بحث آیه نفر.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»